بسم الله الرحمن الرحیم

هَلْ أَتَئكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ(1)

وُجُوهٌ يَوْمَئذٍ خَشِعَةٌ(2)

عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ(3)

تَصْلىَ‏ نَارًا حَامِيَةً(4)

تُسْقَى‏ مِنْ عَينْ‏ٍ ءَانِيَةٍ(5)

لَّيْسَ لهَُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ(6)

لَّا يُسْمِنُ وَ لَا يُغْنىِ مِن جُوعٍ(7)

وُجُوهٌ يَوْمَئذٍ نَّاعِمَةٌ(8)

لِّسَعْيهَِا رَاضِيَةٌ(9)

فىِ جَنَّةٍ عَالِيَةٍ(10)

لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً(11)

فِيهَا عَينْ‏ٌ جَارِيَةٌ(12)

فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ(13)

وَ أَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ(14)

وَ نمََارِقُ مَصْفُوفَةٌ(15)

وَ زَرَابىِ‏ُّ مَبْثُوثَةٌ(16)

أَ فَلَا يَنظُرُونَ إِلىَ الْابِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ(17)

وَ إِلىَ السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ(18)

وَ إِلىَ الجِْبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ(19)

وَ إِلىَ الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ(20)

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ(21)

لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ(22)

إِلَّا مَن تَوَلىَ‏ وَ كَفَرَ(23)

فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبرََ(24)

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابهَُمْ(25)

ثمُ‏َّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابهَُم(26)

اول ابهام ایجاد میکند تا مخاطب جذب شود

ترجمه:

آیا آن خبر فراگیر به تو رسید؟ (همه را در برگرفته)

چهره هایی در آن روز خاشع و سر افکنده اند

کسانی که عمل کرده اند اما ناصبه شده اند و از عملشان چیزی جز نصب و خستگی باقی نمانده است. (عمل کنندگان خسته)

داخل میشوند در آتشی سوزان

نوشانده میشوند از چشمه ای که به درجه حرارت قلیان رسیده است.

طعامی ندارند مگر از ضریع. (ضریع: خار خشک)

طعامی که نه چاق میکند و نه از گرسنگی بی نیاز میسازند خورنده اش را.

چهره هایی درآن روز شاداب اند (به شادابی که چهره حاصل میشود پیرو متنعم شدن، ناعمه میگویند)

همان کسانی که نسبت به سعیشان راضی اند.

در بهشتی بلندمرتبه.

نمیشنوند در این بهشت، سخن لغوی.

در این بهشت، چشمه ای جاری ست

در این بهشت، تخت هایی مرتفع است

و کوب هایی چیده شده است. (کوب: تنگ)

و بالشت هایی به صف در آمده است

(مبثوثه پهن شده و پراکنده شده/زرابی: معرب زربافت است)

آیا به شتر نگاه نکردند که چگونه آفریده شده؟

آیا به آسمان نگاه نکردند که چگونه برافراشته شده؟

به کوه ها نگاه نکردند که چگونه نصب شده است؟

به زمین نگاه نکردند که چگونه مسطح شده است؟

پس تذکر بده، همانا تو تذکر دهنده ای

نیستی نسبت به ایشان دارای سیطره و تسلط

مگر کسانی که رویگردان میشوند و کفر می ورزند

خدا آنها را به عذاب بزرگتر گرفتار میکند

همانا بازگشت ایشان به سمت ماست

و حساب ایشان بر ماست

ترجمه ی آیات مشخص است. سوره دو سیاقی است:

* 1-16
* 17-26

اتصال آیات 1 تا 16 که مشخص است. اما از ابتدای افلا ینظرون، مخاطب را به چند پدیده توجه میدهد. بعد یک فکّکر مطرح میکند که اتصالش تا پایان مشخص است.

ذکّر یک محتوا میخواهد. ذکّر به چی؟ به آسمان و زمین و کوه ها و ابل و...

---- (ده دقیقه به آخر کلاس پیاده نشده)

در عطف در زبان عربی، انحصاری به عطف کلمه به کلمه یا جمله به جمله نیست. گاهی یک محتوا یا پاراگراف به هم عطف میشوند.

ابتدای شروع سوره، با این آیه است: هل اتاک حدیث الغاشیه

وقتی در قرآن مخاطب مفردی مطرح میشود، اولا شخص رسول اکرم ص است. پس نیازی به شنیدن جریان غاشیه از سوی رسول خدا موجود است. حالا این نیاز چیست؟ جلوتر میگوییم

از تقابل دو دسته سخن میگوید. یکی شاداب و یکی سرافکنده. در توضیح دسته ها، بخشی مربوط به عذاب های گروه اول و نعمت های گروه دوم است، و بخش دیگر مربوط به تلاش های دو گروه است: عملکردگانی که خسته شده اند و گروه دیگر کسانی هستند که از سعی و تلاش خود راضی اند. آنچه که این سیاق را به دنیا گره میزند، همین بخش است. چون بخش های دیگر مربوط به آخرت است.

با بیانی که برای مخاطب قابل فهم است، توضیح میدهد:

اولا حکایت میکند از وضعیت غمبار و اسفبار روحانی آنها که با وجود آنکه کار کرده و خستگی داره، اما سرش پایینه. چرا؟ چون تلاشکننده ای است که جز خستگی نتیجه ای ندیده و همه ی تلاش هایش بی ثمر باقی مانده. با او چه می کنیم؟ اولا جا میخواهد. کجاست جاش؟ تصلی نارا حامیه: در آتشی سوزان. ثانیا آب میخواهد. چه آبی میدیم؟ تسقی من عین آنیه: نوشانده میشوند

بعد از آنتراکت دوم

هیچ طعامی برای آنها نیست. نه چاقشان میکند و نه گرسنگی آنها را برطرف میکند.

چرا میگه وجوه یومئذ؟ چون سرافکندگی در چهره خودش را نشان میدهد. وجوه، نمایش عده ای است که این وضعیت را دارند.

گروه دوم.: از بس همه چیز جور است، این چهره ها شاداب دیده میشود. اینها کیانند؟ همانها که از تلاش خود راضی اند. (در مورد گروه اول میگه عامله، از ریشه عمل اما در مورد گروه دوم از ریشه سعی است. سعی، گویا به کوشش هدفمند گفته میشود. میگن سعی بین صفا و مروه؛ و نه عمل صفا و مروه!) اینها هم جا میخواهند. کجا؟ در یک بهشت بلندمرتبه (در نقطه ی مقابل تصلی نارا حامیه) سوال پیش می آید که این عالیه، علو مکانی است یا مقامی؟ هر دو را شامل میشود اما علو مقامی را بیشتر شامل میشود: در این بهشت سخن لغو نمیشنوند، پس به طریق اولی هیچ لغوی در این بهشت نمی بینند (دایره ی شنیدنی ها از دیدنی ها بیشتر است) و به طریق اولی هیچ لغوی در این بهشت وجود ندارد. نوشیدنی که میخواهند، چشمه ای در جریان است.

وقتی قرآن اشاره به نعمت تخت میکند، اشاره به جایی منحصر نشستن نیست. تخت در نعمات بهشتی کنایه از مقام و جایگاه حکومت است: همه ای اینها حکمرانی میکنند در بهشت نسبت به خدم و حشم و دور و بریهای خود.

و تنگ ها پشت سر هم ردیف چیده شده، و بالشت ها هم چیده شده

این تقابل را به تصویر میکشد تا افسوس را در دل مخاطب ایجاد کند که چگونه میتوان بهشتی بود و چگونه می توان از جهنم رها شد؟ اگر به تلاش است که هر دوی اینها تلاش کردند! (یعنی ذهن مخاطب را بعد از ایجاد رغبت، پُر از سوال میکند. بعد در سیاق دوم او را متوجه میکند)

سیاق اول: متنعم بودن عده ای و معذب بودن عده ای دیگر. عده ای از تلاش های خود راضی اند و عده ی اول از تلاش های خود دستاوردی ندارد. اینها را به پیامبر خبر داد.

سیاق دوم: رمز این تفاوت و فرق را بیان میکند:

قرآن اگر میگه افلا ینظرون الی الابل منظورش این نیست که همینجا به ابل نگاه کنید. ما گاهی در نگرفتن آدرس های قرآن، اشتباهاتی داریم. قرآن اگر میگه افلا ینظرون الی الابل، یعنی برو در کیفیت خلقت ابل نظر کن؛ با این جنبه و وجه. مگر چه ویژگی ای دارد؟

چند آیه با افلاینظرون داریم در اینجا

أَ فَلَا يَنظُرُونَ إِلىَ الْابِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ(17)

وَ إِلىَ السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ(18)

وَ إِلىَ الجِْبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ(19)

وَ إِلىَ الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ(20)

همینکه مخاطب به این آیات نگاه میکند، قبل از دقت در پدیده ها، یک چیزی توجه اش را جلب میکند: تکرار «کیف». بنابراین میفهمد هدف گوینده از نظر به این پدیده ها، نظر به کیفیت اینهاست و نه اصل وجودش. اینکه ابل چگونه آفریده شده، آسمان چگونه مرتفع شده، ... وقتی نظر به چگونگی باشد، به تدبیر و روبوبیت و برنامه ریزی الهی برمیگردد (اگر بحث از هست و نیست بود، به خالقیت برمیگشت). پس پی به ربوبیت و مدبر بودن خالق می بریم. من کسی هستم که این خالق را لایق برنامه دهی برای زندگی نمیدانم. چرا؟ چون اصلا تدبیر امر خود را در دست او نمیدانم. اگر تدبیر امر خود را در دست او نمیدانی، یک نگاه بکن به آنچه که مسخر تو کرده است که چگونه اند، که همه را متناسب با نیاز تو سامان داده است و در هیچ کجا این خالقیت با ربوبیت قابل تفکیک نیست.

بعضی ها تصورشان نسبت به این آیات این است: چون مخاطب قرآن عرب بوده و دم دست عرب هم شتر زیاد است، قرآن به شتر مثال میزند. (یعنی همان بحث متاثر بودن قرآن از فرهنگ زمانه ی خودش است؛ به عنوان یک کتاب جاودانه!) بنابراین نمی توانند به ماهیت این آیه پی ببرند. در حالیکه اگر شتر مثال زده، ای بسا به خاطر ویژگی در شتر است. چه فرقی بین شتر و همطرازهای او وجود دارد؟

دسته بندی این گونه از حیوانات:

بعضی از این حیوانات که اصلا کاری با انسان ندارند: شیر و پلنگ و ببر

بعضی از این حیوانات با انسان رابطه دارند یا انسان آنها را به تسخیر گرفته. از این میان، بعضی مَرکبی اند و به درد سواری میخورند، بعضی دیگر گوشتی اند و به درد خوردن میخورند. شتر، هم گوشتی است و هم مرکبی!

در خود مرکب بودنش، بالاترین درجه است. چرا؟ چون بقیه حیوانات بعد از مدتی نیاز به غذا دارند و اگر نخورند، می میرند. اما شتر میتواند 40 شبانه روز بدون آب و غذا حرکت کند در بیابان. از طرفی، اسب اگرچه میتواند سریع بدود اما مثلا در کویر و شن، نمیتواند قدم از قدم بردارد. ولی شتر پاهایش در رمل و شن فرو نمیرود و حرکت میکند. از طرف دیگر، هم پوست و هم گوشت و هم شیر و هم فضله اش و هم بولش قابل استفاده است.

خدا میگوید ای انسان عاقل! آیا میتواند خالق این شتر کسی دیگر باشد و مدبرش کسی دیگر؟ اگر نبود این خالقی که نیازهای تو را تشخیص داده و بر اساس نیازهایت شتر را آفریده، آیا اصلا شتر معنا پیدا میکرد!؟ آیا همین ربوبیت خدا در عالم نیست؟ مدبری که ویژگی ها را متناسب با نیازها سازماندهی کرده.

و الی السماء کیف رفعت: راجع به آسمان به کیفیت رفعت دادنش توجه کنید. چرا؟ چون معنا ندارد کسی آسمان را خلق کند و بعد شخص دیگری بالای زمین نگهش دارد. چرا؟ چون همه ی هویت آسمان این است که بالای سر است. یعنی خلق و تدبیر آن جدا شدنی نیست.

و الی الجبال کیف نصبت: همه ی ماهیت کوه این است که نصب شده است. پس لغو است که کسی بیافریند و کسی دیگر آن را مونتاژ کند.

و الی الارض کیف سطحت: نمیشود گفت کسی دیگر او را خلق کرده و کسی دیگر آن را سطح کرده.

اگر دقت عالمانه داشته باشی، می بینی کیفیت خلق شتر و رفعت آسمان و نصب جبال و تسطیح زمین، همه کیفیت هایی است که نمیشود گفت خالق به هنگام آفرینش توجهی به این کیفیت ها نداشته. و اگر داشته، خالق همان رب است.

فذکّر: پس تذکر بده. همانا تو مذکِّری

نشان میدهد در فضای آیات، پذیرش نسبت به ربوبیت الهی نیست و الا وجهی نداشت که بگوید تو بر فضا مسلط نیستی. پس معلوم است که با لجاجت، در صدد انکار ربوبیت هستند.

الا من تولی و کفر/ فیعذب الله العذاب الاکبر: بعضی در این استنثناء به اشتباه افتاده اند: تو بر آنها مسلط نیستی مگر بر آنهایی که کفر بورزد و رویگردان شوند. اشکال محتوایی این نظر:

* لست علیهم بمصیطر یعنی نسبت به چه کسانی؟ اگر بنا بود پیامبر مسلط نباشد، به کافران مسلط نباشد چرا بعدش میگه الا من تولی و کفر؟
* مَن، موصول نیست و شرط است ---- (12 دقیقه آخر کلاس تایپ نشده)

تدبر در سوره ی غاشیه، تدبری است که چرخه ایجاد میکند و در هیچ جای این چرخه نمیتوان خارج شد. خدا، از نقطه ی انتهایی سوره آغاز کرد در حالیکه هنوز نقطه ی قبلی را نشان نداده.